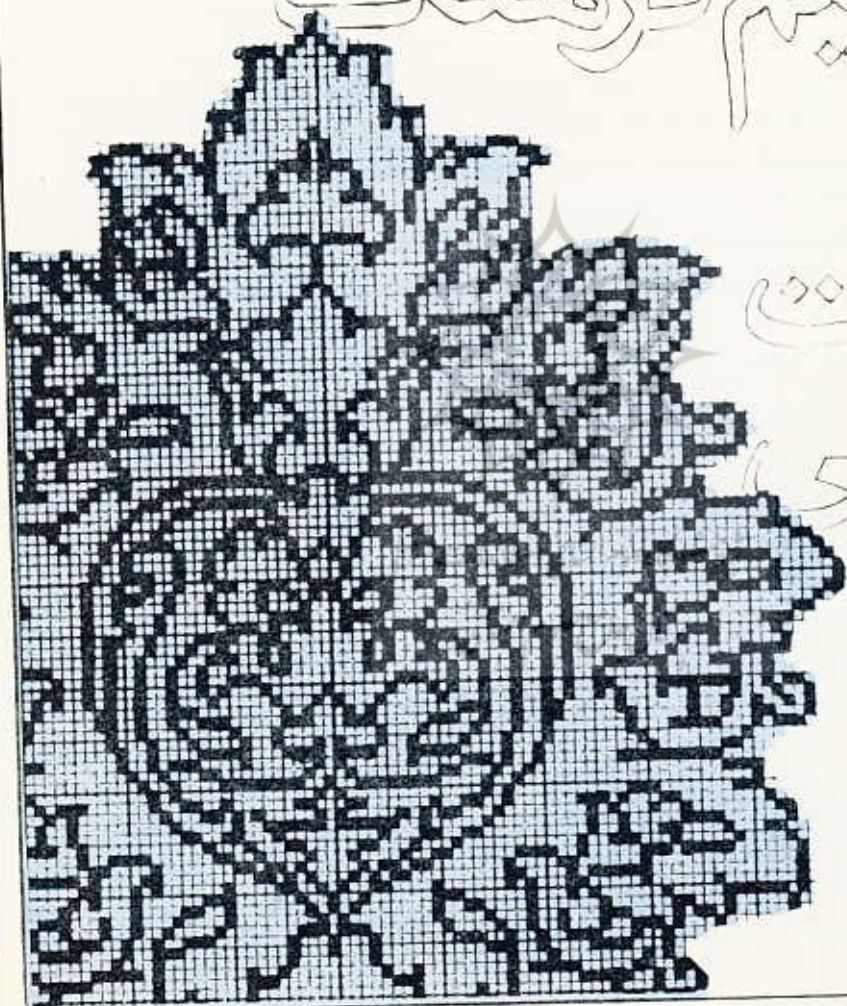


مفاهیم فرهنگ

در

ادبیات

فارسی



کلمه فرهنگ از دیرباز در آثار مکتوب زبان و ادب پارسی بکار رفته و مفهوم و مدلول آن مورد توجه و اعتنای کامل همه مردم بوده است. حتی سابقه آن در بعضی از رسالات که از زبان پهلوی بجای مانده مشاهده می شود. با نگاهی اجمالی به دیوانها و منظومه های شعری ایران و نیز کتابها و رسالات منتشر ادبیات ایران بخوبی می توان دریافت که در تمامی ادوار تاریخی، شاعران و نویسندگان این مرز و بوم در آثار خویش این کلمه یا مشتقات و ترکیبات آنرا بکار برده اند چنانکه میتوان از مجموع آنها استنباط مردم را در دورانهای مختلف نسبت به موضوع و معنی این کلمه به روشنی دریافت. برای یافتن مفهوم درست یک کلمه ظاهراً بهترین راه آنست که بینیم صاحبان زبانی که آن کلمه در میان ایشان رایج است آنرا چگونه و در کجا و با چه وضعی بکار برده اند. البته کتابهای لغت و مجموعه هایی که بشکل واژه نامه فراهم شده راهنمای بسیار خوبی در این مورد هستند لیکن از آنجا که شاعران و نویسندگان و دانشمندان هر قوم کمابیش نماینده افکار عصر خویشند یا لاقلاً فرد شاخص زبان در زمان خود محسوب می گردند، برای آگاهی درست از معنی دقیق کلمه فرهنگ باید ابتدا به آثار مکتوب زبان فارسی (اعم از نظم و نثر) مراجعه کنیم و بدقت در آنها بررسی بپردازیم. سپس کتابهای لغت و آثار به اصطلاح دست دوم را مورد ملاحظه و مذاکره قرار دهیم. اهمیت و ارزش این ترتیب در این است که گذشته از آنکه ما را به مفهوم صحیح و درست این کلمه و مصداق و شقوق مختلف آن رهبری می کند تلقی مردم را در اعصار مختلف قرون پشمانی از این کلمه نشان می دهد. بویژه با توجه باینکه غالباً کتابهای لغت ما را خارجیان و بیشتر هندیان تهیه کرده اند، اهمیت این طرز بهتر آشکار می گردد. ما در این بررسی اجمالی، ابتدا از دیوانهای شعری پارسی گوی مدد گرفتیم و بیش از سی کتاب شعر را از زمان رودکی تا قرن دوازدهم در مطالعه آوردیم و باین نتیجه رسیدیم که هر دسته از آنها فرهنگ را به مفهومی خاص (والله بسیار نزدیک بهم) بکار برده اند، عده ای آنرا مرادف رای و هوش و عقل و خرد و عده دیگر بمعنی حکمت و علم و دانش و ادب و تربیت درست و برخی بجای هنر و معرفت و آگاهی و نیروی سنجش و قوه تمیز بد از خوب و درجندی وسیعتر، شناختن حد هر چیز و بعضی در مفهوم فضیلت اخلاقی و مجموع صفات پسندیده و فضایل روحی و معنوی و آنچه در دایره اخلاق و رفتار و گفتار و فکر خوب قرار میگیرد آورده و از آن استفاده

کرده‌اند. و نیز با تشبیهات و استعاراتی که بکار برده‌اند از آن به «آرایش جان» و «مایه آراستگی روح»<sup>۱</sup>، «موجب سروری»<sup>۲</sup> و «سالاری»<sup>۳</sup>، «سودمندی و بی‌آزاری»<sup>۴</sup> و «مایه نیکبختی»<sup>۵</sup> و «تندرستی روان»<sup>۶</sup> و «مایه زنده‌دلی» و «فروزش دل» و صدها ترکیب از این نوع تعبیر کرده‌اند. همچنین آنرا در ردیف فضایل و محامد<sup>۷</sup> و برتر از گوهر<sup>۸</sup> و بزرگی و جاه و مقام و بهتر از گنج<sup>۹</sup> و مرادف و قار و بزرگواری و شرف و مایه فخر<sup>۱۰</sup> و اساس استقامت و بردباری<sup>۱۱</sup> و مایه شادی و اقبال<sup>۱۲</sup> و معیار وزن و قدر و اعتبار<sup>۱۳</sup> و معادل ذکا و فطنت<sup>۱۴</sup> و فرو شکوه و جلال<sup>۱۵</sup> و اندیشه درست<sup>۱۶</sup> و خردمندی و درایت<sup>۱۷</sup> و هشیاری و دیانت<sup>۱۸</sup> و «رای‌زیرین»<sup>۱۹</sup> در آثار خود ذکر کرده‌اند. از مجموع معانی گوناگونی که برای کلمه «فرهنگ» در آثار شعرای ایران آمده میتوان چنین نتیجه گرفت که «فرهنگ» در نزد مردم کشور ما مفهوم وسیع و پیرامنه‌ای داشته که عبارت بوده است از مجموعه‌ای از فضایل و هنرها و آداب و دانشها و معارف و کلیه نیروهای اخلاقی و روحی که بشر را از حالت بدوی خارج ساخته بسوی کمال معنوی سوق میدهد - عبارت دیگر کلمه فرهنگ را مردم در کلیه مفاهیمی که ذکر شد بکار می‌برده‌اند.

اینک ببینیم که در کتب نثر فارسی چه نشانه‌هایی از این کلمه می‌توان جستجو کرد و یافت.

در مقدمه شاهنامه ابومنصوری چنین آمده است:

«و این را نام شاهنامه نهادند تا خداوندان دانش اندرین نگاه کنند و فرهنگ‌هاشان و مهتران و فرزندان و کار و ساز پادشاهی و نهاد و رفتار ایشان و آئین‌های نیکو و داد و داوری و . . . این همه را بدین نامه اندر بیابند»<sup>۲۰</sup> امام محمد غزالی در کتاب نصیحت‌الملوک آورده است:

«و آن آزار در دل میداشتند تا رسید امیری از منبه عبدالله داد و او را آنجا فرستاد، مردی از مردمان عراق خداوند ادب و فرهنگ را دست تنگ شد و حال بروی بگفت . . .»<sup>۲۱</sup> و ظهیرالدین نیشابوری در کتاب «سلجوقنامه» گفته است:

«و امروز وقع و شکوه تو در دلها، خاص و عام بیش از آنست که از آن این ملک و از ایشان بهمه هنر و فرهنگها افزونی، لشکر و رعیت همه مطیع و منقاد تواند»<sup>۲۲</sup> و نیز در کتاب مرزبان‌نامه آمده است:

« . . . اما این رفتن بر من سخت آسان مینماید که چون شام فرزندان شایسته و بایسته و هنر نمای و فرهنگی و دانش پزوه و مقبل نهاد یادگار میگذازم»<sup>۲۳</sup> نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

امیر عنصر المعالی در کتاب قابوس‌نامه بفرزند خویش چنین پند میدهد:

«و تن خویش را بعث کن بفرهنگ و هنر آموختن و این ترا بد چیز حاصل شود: یا بکار بستن چیزی که دانی یا بآموختن آن چیز که ندانی»<sup>۲۴</sup>. از این عبارت چنین نتیجه میشود که در نظر عنصر المعالی «فرهنگ» تنها آموختن یعنی تحصیل دانش نیست بلکه بکار بستن آن و تعلیم دادن آن نیز از شئون فرهنگ است و به تعبیر دیگر او کسی را صاحب فرهنگ می‌شناسد که دانشها و هنرهای خود را بکار بندد و از آن برای راهنمایی و ارشاد خلق و تعلیم دادن بایشان، بهره جوید. و باز در جای دیگر از همان کتاب گوید: «بر مردم واجب است چه بر بزرگان و چه بر فروتران، هنر و فرهنگ آموختن که فرونی بر هم‌سران خویش بفضل و هنر توان یافت . . .» و از این عبارت نیز چنین بر می‌آید که مؤلف کتاب فرهنگ را مرادف «فضل» میدانسته و فضل را مایه فرونی و برتری بر هم‌سران و چون در جای دیگر آورده است که: «و چون مرد عاقل بیند که ویرا فرونی نهادند بر هم‌سران وی، بفضلی و هنری، جهد کند تا فاضلتر و بهره‌مندتر شود . . . و دانش جستن برتری جستن باشد بر هم‌سران و هانندان خویش . . .» می‌توان نتیجه گرفت که او دانش و هنر و فضل را معادل «فرهنگ»

می‌شناخته و آنها را مایه و اساس فضیلت و برتری معنوی و روحی میدانسته است و اصولاً «فرهنگ» در نظر او عبارت بوده است از کوششی که انسان برای بالا بردن و ترقی دادن دانش و معرفت خویش بکار می‌برده است. اما تعبیراتی که افضل‌الدین کاشانی دانشمند و شاعر نامدار<sup>۴۱</sup> کشور ما از کلمه «فرهنگ» آورده و شرح و بیانی را که درباره آن در آثار خویش کرده ظاهراً کاملترین تعبیری است که از این کلمه در آثار مکتوب و قدیم زبان فارسی می‌توان یافت. او در رساله مدارج‌الکمال<sup>۴۲</sup> چنین آورده است: «بشنو ای شنونده امیدوار که از مردم آنکه به وی امید بهی توان داشت آنست که خاصیت مردیش بر خواص سبعی و بهیمی فرمانده و مستولی بود...» و پس از بر شمردن خصایص این طبقه می‌گوید: «وصفی دیگر باشد که بهره‌شان تمامتر و کارشان شریفتر و عملشان لطیفتر از آن اهل مرتبه پیشین بود و طبیعت و قوف خود را پاک و زدوده دارد... چون زهاد مردم و عباد و اهل کوشش و روش در کارهای خیر و راههای صواب و نیکوکاران و فرهنگ‌جویان و آنکه بحق و پروردگار خود نیکوگمان بود...» پس او کسانی را که اعمالشان شریف و حاکی از بزرگی است و طبیعت خود را از آلودگی‌ها پاک و منزّه نگاه میدارند در عداد «فرهنگ‌جویان» میدانند و با توجه به قسمت اخیر نوشته او دانسته میشود که از نظر او فرهنگ جستن تنها تخلق بصفتان نیکو نیست بلکه فرهنگ‌جو کسی است که اهل کوشش و مجاهدت در کارهای خیر و راههای صواب و از حیث حق پرستی مصداق کامل «پندار نیک» بشمار آید و نیز در رساله‌ای دیگر<sup>۴۳</sup> آنجا که از خاصیت‌های نهانی لغوی که موجب کمال انسان است سخن می‌گوید اینچنین نظر خویش را بیان میکند: «چون خاصیت خود، مردم را از قوه بفعل آید جمله قوت‌های حیوانی و نباتی و طبیعی خود را بتدبیر و کارسازی خود بسامان دارد و سامان و تدبیر کار هر قوتی که به خود یافته شود، ادب و فرهنگ خوانند چون خورد و خفت و کرد و خردمند و فضیلت‌های خلقی چون کرم و وجود و راستی و ثبات چون بندبیر خرد اندوخته شود نشان قدرت و قوت عقل بود» و باز در جای دیگر گوید<sup>۴۴</sup>: «و شناختن مکارم اخلاق و رذایل اخلاق و طریق رسیدن بمکارم و پاک شدن از رذایل را ادب خوانند و فرهنگ...»

و نیز چنین گوید: «اصل و مایه همه خوبیها خرد است<sup>۴۵</sup> و چگونه نبود که خوب و ناخوب را جز خرد از هم جدا ندارد و چون خرد در جان گویا درنگی شد خوبیها فراوان شوند و زشتیهای اخلاق باز نیکویی کردند... و تهوور و ناپاکی شجاعت و پردلی شود و درشتی و عقوبت کردن، ادب و فرهنگ دادن...» و بالاخره در گفتار سوم<sup>۴۶</sup> که «اندر نایبان پادشاه» بحث میکند چنین می‌آورد: «... طریق آسانتر در تدبیر و کارسازی مردم آنست که در خود و احوال جسد و قوت‌های نفسانی خویش اندیشه کند و صلاح و فساد هر یک را بشنود که از چیست و... قوت فرهنگ خود را که کار ساز و مدبر و صلاح آورنده این اخلاقت با علماء شرع و اهل تقوی و خداوندان مکارم اخلاق رعیت برابر کند و همچنانکه بدان<sup>۴۷</sup> خود مملکت نفس خویش را با صلاح همی‌دارد بدانان رعیت کار رعیت و مملکت به صلاح دارد...»

از مجموع این عبارات که از افضل‌الدین کاشانی نقل کردیم بخوبی روشن میشود که فرهنگ در نزد مردم و بویژه دانشمندان و حکما عبارت بوده است از نیرویی که کار ساز و مدبر و صلاح آورنده کلیه اخلاقیات مردم باشد. باز شناختن فضائل از رذایل اخلاقی و تمیز میان آنها بوسیله قومای است که از آن به نیرو و قدرت فرهنگی تعبیر میشود. کسی صاحب فرهنگ یا فرهنگ‌جو شناخته میشود که رفتارها و گفتارها و پندارهایش همه بر مبنای شرافت و بزرگواری و تقوی و درستی و خرد بنا نهاده شود و آنگاه بر دیگران فضیلت دارد که اعمال خویش را از روی فرهنگ و عقل و دانش انجام داده باشد و بتواند از کلیه خصال زشت بپرهیزد و دوری گزیند. کسی که موفق میشود کلیه امور مربوط بخویش را از طریق سنجش بر اساس خرد و سامان دهد و هیچگاه

از جاده صواب خارج نگردد صاحب فرهنگ است. توجه کامل انسانی به اخلاق و علم و هنر و دین و آراسته شدن یکمالات انسانی و فضایل اخلاقی و روحی همگی ناشی از نیروئی است که بطور اختصار می توان آنرا در کلمه «فرهنگ» جستجو کرد و نیز با توجه باینکه گفته اند:

فرهنگ عبارتست از «عقل و ادب»<sup>۴۸</sup> و نگاهداشتن حد و اندازه هر چیز»<sup>۴۹</sup>، می توان به عظمت و وسعت اهمیت مفهوم این کلمه تا حدی آشنائی یافت.

در خاتمه این نکته افزودنی است که از آنچه شعرا و نویسندگان در آثارشان معادل کلمه «فرهنگ» آورده اند میتوان علت توسعه یافتن مفهوم این کلمه و شمول آنرا بر کتاب لغت یا «واژه نامه» یا «دائرة المعارف» آشکارا دریافت. در حقیقت «فرهنگ» بمعنی «کتاب لغت» مجموعه مکتوبی است که می تواند تعریف (تعیین حد و رسم) هر چیزی را (که در این جا باید مجموع کلمات و اصطلاحات و ترکیبات یک زبان را از آن اراده کرد) بخوبی نشان دهد و دیدیم که فرهنگ و ادب و شناختن حد هر چیز، هر سه مفهومی مرادف و معادل یکدیگر دارند. در نتیجه اگر مجموعه ای فراهم شود که انسان را در شناختن حد هر چیز کمک و یاری دهد، طبیعی است که نامی مناسبتر از «فرهنگ» نخواهد یافت.

۱- نگاه کنید به کتاب فرهنگ ایران باستان تألیف شادروان پورداود مقاله فرهنگستان و نیز متون پهلوی کارنامه اردشیر بابکان و مینو خرد و اندرز آذرباد مهرسپندان.

۲- فردوسی.

۳- کسایی.

۴- فرخی.

۵- فخرالدین اسعد گرگانی و رودکی.

۶- ناصر خسرو و سعدی.

۷- مسعود سعد سلمان.

۸- امیر معزی.

۹- سنائی.

۱۰- سوزنی سمرقندی.

۱۱- انوری.

۱۲- خاقانی.

۱۳- سعدی.

۱۴- مولانا جلال الدین مولوی.

۱۵- سلمان ساوجی.

۱۶- نقل از کتاب «هزارة فردوسی» صفحه ۱۳۷.

۱۷- نصیحة الملوك غزالی متوفی ۵۰۵ بکوشش جلال همایی چاپ تهران صفحه ۱۱۵.

۱۸- سلجوقنامه تألیف خواجه امام ظهیرالدین نیشابوری متوفی حدود ۵۸۲ - چاپ تهران کلاله خاور صفحه ۳۷.

۱۹- مرزبان نامه بتصحیح و تحشیه محمد قزوینی سال ۱۲۱۰ تهران صفحه ۲۴.

۲۰- قابوس نامه باهتمام و تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی سال ۱۳۴۵ صفحات ۳۳ و ۳۴.

۲۱- افضل الدین محمد بن حسن مرفی کاشانی مشهور به بابا افضل، عالمی حکیم و عارفی شاعر و نویسنده ای زبردست بوده و بیشتر دوران زندگی خویش را در سده ششم هجری گذرانده و در اوایل قرن هفتم وفات یافته است.

۲۲- مصنفات افضل الدین... کاشانی بتصحیح و اهتمام مجتبی مینوی و یحیی مهدوی صفحات ۳۵ و ۳۶.

۲۳- رساله سازوپیرایه شاهان پرمایه. مجموعه مصنفات صفحه ۹۵.

۲۴- همان کتاب صفحه ۹۶.

۲۵- نگاه کنید به لغت نامه دهخدا ذیل کلمه فرهنگ بمعنی عقل و خرد صفحه ۲۲۸ حرف «ف».

۲۶- مجموعه مصنفات جلد اول صفحه ۱۰۴.

۲۷- رجوع کنید به شواهد کلمه فرهنگ در معنی عام و دانش از لغت نامه دهخدا صفحه ۲۲۷ حرف ف و فرهنگ معین و برهان قاطع ذیل کلمه فرهنگ و فرهنگ.

۲۸- مقدمه الادب زمخشری.

۲۹- فرهنگ رشیدی.